

تأثیر دوران کودکی در بروز اختلال خودشیفتگی خاقانی*

دکتر سعید قشقایی^۱

استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

خدیجه رهنما

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده:

پژوهش حاضر به بررسی خودشیفتگی در قصاید خاقانی اختصاص دارد. در تعریف خودشیفتگی آمده است که: افراد خودشیفته به نحوی بسیار غیر واقع‌بینانه در مورد خود و توانایی‌هایشان اغراق می‌کنند؛ به دیگران اهمیت نمی‌دهند و برایشان ارزشی قائل نیستند؛ نیازمند تحسین افراطی هستند؛ اغلب به حال دیگران غبطه می‌خورند و معتقدند دیگران به آنها رشک می‌ورزند؛ با خیال پردازی‌های مربوط به موفقیت نامحدود، قدرت، زیرکی، زیبایی اشتغال ذهنی دارند.

در این مقاله اختلال شخصیتی و ویژگی‌های خودشیفتگان از نظر روانشناسانی چون هورنای، کوهات، اتوکرنبرگ و کمبل مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. سپس به واکاوی منشأ اختلال خودشیفتگی خاقانی با توجه به رنج و اندوه دوران کودکی به واسطه بدخویی‌های پدر، محیط آکنده از فقر، طبقه اجتماعی پایین والدین و ... پرداخته شده و آنگاه جهت اثبات این اختلال شخصیتی با بررسی ویژگی‌های خودشیفتگان و تحلیل آنها نمونه‌هایی از قصائد خاقانی ذکر شده است. این ویژگی‌ها عبارتند از: فخر و مباهات اغراق‌آمیز، لاف منحصر به فرد بودن، سعی در تغییر جهان بر اساس میل و سلیقه، حسن رقابت با دیگران، پرخاش‌جویی و تهاجم به دیگران و ...

واژگان کلیدی: خاقانی، خودشیفتگی، روانکاوی ادبی، نقد روان‌شناسانه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۳/۲۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۱۰/۶

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: s.ghashghaei@iaufasa.ac.ir

مقدمه

خودستایی شاعران در شعر از دیرباز در ادبیات فارسی وجود داشته است و رفته رفته جزئی از موضوعات شعری شعرا شده و به صورت یک فرهنگ نسل به نسل ادامه یافته است. شاعران قرن ۶ و ۷ و ۸ بیش از دوره های اول شعر فارسی در بند تحسین خود و خودستایی بوده‌اند، بویژه شعرای قرن ششم که به علت حاکم بودن قالب قصیده در این قرن مجال بیشتری برای خودستایی داشته‌اند.

در ابتدای شعر فارسی این خودستایی‌ها ساده و بی آرایش بود و شاعر در آن به مقام و موقعیت، مال و ثروت و دانش و ... اشاره کرده و به آنها می‌بالید.

رودکی در ابیاتی به ستایش زیبایی های خود، همچنین در اختیار داشتن کنیزکان گران قیمت و مال و ثروت و جاه و مقامی که داشته پرداخته است:

همی چه دانی، ای ماهروی مشکین موی که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود
 به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود
 شد آن‌زمانه که رویش بسان دیبا بود شد آن‌زمانه که مویش به‌سان قطران بود ...
 ز اولیاش پراکنده نیز هشت هزار به‌من رسید، بدان‌وقت، حال خوب آن بود
 (رودکی، ۱۳۷۹، صص ۱۵ - ۱۴)

فرخی در وصف شعر خود می‌گوید:

« فرخی زبید و واجب بود و هست سزا که همه ساله بدین شکر زبان داری تر»
 (فرخی، ۱۳۶۳، ص ۱۳۶)

به مرور زمان این خودستایی‌ها پا فراتر از حد و مرز خود نهاد و شاعران به زیاده روی در این امر پرداختند. مسعود سعد در ستایش اشعار خود گوید:

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
 به هیچ وقت مرا نظم و نثر کم نشود که نظم و نثرم دُر است و طبع من دریاست
 به لفظ آب روان است طبع من لیکن به‌گاه کثرت و قوت چو آتش است و هواست
 عجب مدار ز من نظم و نثر خوب و بدیع نه لؤلؤ از صدف است و نه انگبین ز گیاست؟

شگفت نیست اگر شعر من نمی دانند که طبع ایشان پست است و شعر من والاست
(مسعود سعد، ۱۳۷۶، صص ۲۵ - ۲۴)

در این دوره پادشاهان و امیران و ممدوحین نیز به شاعران توجه خاصی مبذول می داشتند. این توجه باعث شد تا شاعران رفته رفته اعتماد به نفس مضاعفی پیدا کرده و در اشعارشان بیشتر به خودستایی و تعریف از شعر و دانش و حکمت و توانایی های خویش پردازند.

اگر تعداد ابیات خودستایی شعرای قرن ششم (سنایی، خاقانی، نظامی و ...) با هم مقایسه شود این نتیجه حاصل می گردد که خاقانی گوی سبقت را از همه ربوده و تا جایی پیش رفته که خودستایی یکی از موضوعات اصلی آثار او شده است. کزازی در کتاب رخسار صبح بیان می دارد: «خودستایی یکی از زمینه های سخن، در سروده های خاقانی است. خودستایی خاقانی از خودشیفتگی اوست. هنرمندان به گوهر و بزرگ، آنان که بندیان هنرخویش هستند، خود شیفته اند. خود شیفتگی یکی از نیرومندترین انگیزه ها و زایاترین سرچشمه های آفرینندگی در هنرمندان تواناست. هنرمند خود شیفته، اگر به خود باور نیافته باشد آفریدن نمی تواند.» (کزازی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۶)

روان شناسان (فروید، فروم، آدلر و ...) عقیده دارند کسانی که بسیار به خود معطوف هستند و بیش از اندازه احساس بزرگ منشی و محق بودن دارند دارای نوعی اختلال شخصیت به نام خودشیفتگی هستند و اظهار می دارند که این خودشیفتگی از کودکی در همه انسان ها وجود داشته و اگر زمینه مساعد باشد ظاهر می شود و فراهم بودن زمینه شامل استعداد های ذاتی و ارثی خود فرد و محیطی که او در آن پرورش می یابد، در ایجاد اختلال شخصیتی مؤثر است.

-پیشینه تحقیق

تاکنون مقالات و مطالب مختلفی راجع به خودشیفتگی خاقانی از طرف نویسندگان و محققان نوشته شده است. زرین کوب در کتاب «دیدار با کعبه جان» (۱۳۷۹) بدون آنکه به ویژگی های روان شناسی خودشیفتگان اشاره ای بکند، خاقانی را فردی خود-

شیفته دانسته است. رسول چهرقانی طی مقاله‌ای با عنوان «نارسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی» (۱۳۸۲) به بررسی نظریه نارسیسم در روانشناسی می‌پردازد و به خود-شیفتگی خاقانی اشاره می‌کند.

در این مقاله تلاش بر این است که نظریه خودشیفتگی از دیدگاه هورنای، کوهات، اتوکرنبرگ، کمبل بررسی گردد و به تحلیل علل پدید آمدن این اختلال در دوران کودکی شاعر پرداخته شود.

- روش تحقیق

پژوهش حاضر دارای رویکردی میان رشته‌ای بین ادبیات و روانشناسی است. ابتدا مباحث خودشیفتگی در دانش روانشناسی مورد مطالعه و فیش برداری قرار گرفت. سپس ضمن بررسی زندگی خاقانی از زمان کودکی تا دوران کمال شاعر، علل خودشیفتگی واکاوی شد، آنگاه ویژگی خودشیفتگی در اشعار شاعر مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفت. بنابراین روش تحقیق در این پایان‌نامه به شکل کتابخانه‌ای و فیش برداری و تحلیل داده‌ها است.

قابل توجه است که در این مقاله نگارنده قصد ندارد به طور تخصصی به تحلیل مباحث روانشناسی بپردازد بلکه هدف اثبات مبحث تأثیر دوران کودکی خاقانی در بروز اختلال خودشیفتگی وی می‌باشد.

برای سهولت کار در ارجاع به ابیات خاقانی از کتاب (نقد و شرح قصاید خاقانی) استعلامی به ذکر شماره بیت و شماره صفحه اکتفا شده است. بدین ترتیب که عدد سمت راست نشان‌گر شماره بیت و عدد سمت چپ نشان‌گر شماره صفحه است.

بحث و بررسی

شخصیت هر فرد بیانگر کنش و عملکرد او در مورد همه واقعاتها و مسائلی است که به نوعی شخص با آنها در ارتباط است. رفتار اشخاص در شرایط و موقعیت‌های یکسان نسبت به یک موضوع ممکن است متفاوت باشد گاهی این تفاوت‌ها در فردی

آنقدر چشمگیر است که از نظر دیگران رفتار او غیر عادی و عجیب به نظر می‌آید، در این صورت ممکن است آن شخص دچار یکی از اختلال‌های شخصیت شده باشد.

- تعریف اختلال شخصیت

« اختلال شخصیت عبارت است از سبک‌های رفتاری دوام‌دار، ناسازگار، و انعطاف ناپذیر نسبت به محیط. وقتی که سبک‌های رفتاری افراد اختلال‌آمیز باشند، کنش‌های آنان در موقعیت‌های مهم زندگی دچار آسیب شده موجب اضطراب، پریشانی و ناخشنودی آنها می‌شود» (آزاد، ۱۳۷۸، ص ۲۸).

« رفتارهای اختلال شخصیت دیرپا هستند، معمولاً در نوجوانی یا اوایل بزرگسالی آغاز می‌شوند. البته هنوز مشخص نیست آیا داشتن شخصیت بخصوص، این احتمال را که فرد بعدها به مشکلات شدیدتری مبتلا شود، افزایش می‌دهد یا نه، برخی اختلالات کودکی ارتباط منطقی با اختلال‌های شخصیت دارد و ممکن است بیانگر بخشی از یک فرآیند ممتد باشد.» (ساراسون و ساراسون، ۱۳۷۱، ص ۵۱۰)

- طبقه بندی اختلال‌های شخصیت

اختلال‌های شخصیت را ابتدا می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

الف: اختلال‌های مربوط به رشد از قبیل عقب‌ماندگی روانی، اختلال‌های نفوذ کننده مربوط به رشد، اختلال‌های مربوط به زبان و تکلم و...، اختلال‌های مربوط به مهارت‌های تحصیلی، اختلال‌های مهارت‌های حرکتی، اختلال‌های رفتار ایدئاتی، اختلال‌های غذاخوردن، اختلال‌های هویت تناسلی، اختلال‌های تیک، اختلال‌های تخلیه، اختلال وابستگی کنشی خردسالی یا اختلال عادت‌ی.

ب: اختلال‌های شخصیت

اختلال‌های شخصیت را می‌توان به سه گروه زیر تقسیم بندی کرد:

الف - رفتارهای اضطرابی یا حاکی از ترس:

- ۱ - اختلال شخصیت اجتنابی
- ۲ - اختلال شخصیت وابسته
- ۳ - اختلال شخصیت وسواسی
- ۴ - اختلال شخصیت منفعل - پرخاشگر

ب - رفتارهای نامتعارف :

۱ - اختلال شخصیت پارانوئیدی

۲ - اختلال شخصیت اسکیزوئیدی

۳ - اختلال شخصیت اسکیزوفرنی گونه

ج - رفتارهای نمایشی، هیجانی و یا بی ثبات

۱ - اختلال شخصیت هیستریایی ۲ - اختلال شخصیت جامعه ستیز

۳ - اختلال شخصیت مرزی ۴ - اختلال شخصیت خود شیفته

- اختلال شخصیت خود شیفته

«روانکاوان از زمان فروید به موضوع خودشیفتگی علاقه مند بوده اند . نظرات فروید در رابطه با این موضوع در طول زندگی اش تغییر یافت. در نوشته های اولیه اش خودشیفتگی را مرحله ای از رشد توصیف نمود که در سنین خیلی پایین و به محض اینکه کودک قادر می شود به طور قابل اطمینانی خودش را از محیط متمایز کند، رخ می دهد . این مرحله بعداً با مرحله رشد یافته تر دیگرخواهی تعویض می شود، که در آن کودک قادر می گردد به نحوی احساس رابطه با فرد دیگر نماید و دیگری را دوست بدارد. بعداً فروید اظهار داشت که کودکان اغلب در مرحله خودشیفتگی می مانند زیرا توسط کسانی نگهداری می شوند که عشق قابل اتکایی نشان نمی دهند . کودکان برای حفظ خود در این موقعیت ، ممکن است در خود فرو روند تا از این به بعد طرد نشوند.» (ساراسون و ساراسون، ۱۳۷۱، ص ۵۱۹)

خودشیفتگی را در علم روان شناسی «نارسیسم» می نامند. در ارتباط با انتخاب واژه نارسیس باید گفت:

« نارسیس (Narcissus) در زبان فارسی معادل نرگس است . اصل این واژه یونانی است و به لاتین (Narcissus) می شود . نارسیس پسر یکی از پریان به نام لیریوپه (liriope) و رود سفیز (cephisc) در فوسید بود . نارسیس، جوان بسیار زیبایی بود که به احساسات عاشقانه ای که به او ابراز می شد، بهایی نمی داد. اکو (Echo) یکی از پریان

که او را می‌پرستید و از بیان آن ناتوان بود، چنان با بی‌اعتنایی نارسیس روبه‌رو شد که از اندوه مرد. خواهران اکو از این بی‌اعتنایی برآشفند و به نمزیس (Nemssis) از خود پرستی و بی‌تفاوتی نارسیس شکایت بردند. عاقبت نمزیس طرحی می‌ریزد که نارسیس مجازات شود. تیرزیاس (Tircsias) پیشگو گفته بود، نارسیس تا زمانی که تصویر خود را نبیند زنده می‌ماند. پس نمزیس در جریان یک شکار، نارسیس را وا داشت برای فرونشاندن تشنگی از آب چشمه‌ای بنوشد. نارسیس شیفته‌سیمای خود شد که در آب بازتاب یافته بود. او نه می‌توانست به آن دست یابد و نه از آن چشم بردارد. او آشامیدن و خوردن را فراموش کرد، در کنار همان چشمه جان داد. در محلی که او می‌میرد، گلی می‌روید که آن را «نارسیس، همان نرگس» می‌نامند. بنابر روایت دیگری از همین افسانه نارسیس خواهری بسیار شبیه به خود داشت و او را دیوانه وار دوست می‌داشت. دختر جوان ناگهان درگذشت. نارسیس برای زنده نگاه داشتن خاطره او شب و روز خود را در آب چشمه‌ای نگریست تا تحلیل رفت و مرد. (اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۳۴۸)

«اختلال شخصیت خودشیفته: شامل الگویی از بزرگ منشی (grandiosity)، نیاز به تحسین و فقدان همدلی (empathy) است.» (نیک پور و بانس، ۱۳۸۳، ص ۲۷۳)

– خود شیفتگی از دیدگاه نظریه پردازان

دیدگاه کوهات:

«کوهات (1913 – 1981) (Heinz Kohat) معتقد بود کودکان به طور طبیعی خود شیفته هستند. آنها خود محورند. خود اولیه پیرامون دو نیاز خود شیفته شکل می‌گیرد: ۱- نیاز به نشان دادن خود عالی و ۲- نیاز به کسب کردن تصویر آرمانی از یک یا هر دو والد... هر دو خود انگاره خود شیفته برای رشد شخصیت سالم و ضروری هستند. با این حال، هر دو باید با بزرگتر شدن کودک تغییر کنند. اگر آنها

بدون تغییر بمانند، شخصیت بزرگسال خود شیفته بیمارگونه را به بار می آورند.»
(فیست و فیست، ۱۳۸۶، ص ۱۷۸)

دیدگاه اتوکرنبرگ:

کرنبرگ معتقد است: «عنصر مهم در آگاهی یافتن از سازمان شخصیت از شخصیت بسیار آشفته گرفته تا شخصیت سالم - رابطه مادر و فرزند است. روابط سالم مادر و فرزند به خود یا الگوی منجم، فراخود تنبیه کننده، روابط میان فردی خشنود کننده منجر می شود. روابط مادر و فرزند نابسنده به حالت های خود متناقض و شکل های مختلف آسیب روانی می انجامد.» (فیست و فیست، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹)
«اتوکرنبرگ بر خود معطوف بودن افراطی فرد خود شیفته، تعامل با دیگران و اختلاف بین خود انگاره به ظاهر مغرورانه وی و نیاز سیراب نشدن او برای پذیرش از سوی دیگران تأکید کرده است. کرنبرگ همچون فروید عقیده دارد بیشتر افراد خود شیفته والدینی سرد و بی تفاوت داشته اند که در عین حال و بطور ضمنی در مورد کودکانشان پرخاشگر و کینه جو بودند...» (همان، ص ۱۸۰)

دیدگاه روان پویشی:

« دیدگاه روان پویشی فرض می کند والدین افرادی با شخصیت خود شیفته نسبت به نیازهای کودکان خود بی توجه بوده و اغلب سرد و طردکننده اند. از سوی دیگر، دیدگاه یادگیری اجتماعی فرض می کند که خود شیفتگی در صورتی احتمالی وقوع دارد که والدین پیوسته کودکانشان را بی ارزش سازند و برای آنها خود انگاره یی سازند مبنی بر این که نمی توانند در دنیای واقعی خود را حفظ کنند.» (ساراسون و ساراسون، ۱۳۷۱، صص ۵۲۲-۵۲۱)

امروزه روان شناسان جهت تشخیص نوع بیماری روانی که فرد از آن رنج می برد، ابتدا طی چندین جلسه مشاوره با طرح سوالاتی به روان کاوی بیمار پرداخته و صحبت های او را با دید روان شناسی تجزیه و تحلیل می کنند. سپس با مطابقت دادن

علائم و نشانه های جمع آوری شده از این مشاوره ها با انواع بیماری های روانی، نوع آن را تشخیص می دهند :

کیت کمبل عقیده دارد: «تمام خودشیفتگان سه خصوصیت اصلی دارند :

۱- اغلب به نحوی بسیار غیرواقع بینانه در مورد خود و توانایی هایشان اغراق می کنند. در واقع خود را بسیار بالاتر از آنچه هستند می پندارند .

۲- به راستی به دیگران اهمیت نمی دهند و برایشان ارزشی قائل نیستند .

۳- با ابزارهایی که دارند طوری اطرافیان را هدایت می کنند که همواره والا بودن

عقاید آنان را تأیید کنند.» (کمبل، ۱۳۸۸، ص ۱۶)

از نظر کمبل خود شیفتگان بر این باورند که فوق العاده با هوش اند . البته شاید بعضی از آنان واقعاً باهوش باشند، که در این صورت بلافاصله و در همان برخورد اول سعی می کنند این را نشان دهند. آنان سعی می کنند با همه وجود مخاطب خود را تحت تأثیر قرار دهند. اما موضوع این است که اگر دقت کنید متوجه می شوید قصدشان در نهایت به نمایش گذاشتن توانایی شان در استفاده از لغات پرطمطراق و دهان پرکن است. خودشیفتگان همچنین افرادی به شدت مطمئن به خود و دارای اعتماد به نفس هستند بسیاری از مردم عادی از در برابر جمع حرف زدن یا با غریبه ها گرم گرفتن هراس دارند . اما خودشیفتگان به جای این که از صحبت کردن در جمع بترسند آنرا موقعیتی می بینند برای هرچه بیشتر خودنمایی کردن و به رخ کشیدن توانایی هایشان. در یک کلام ، خودشیفتگان «مطرح بودن و سر زبان ها بودن» را دوست دارند.(کمبل، ۱۳۸۸، صص ۴۲-۱۶)

«انجمن روانپزشکی آمریکا ویژگی های افراد خود شیفته را به صورت زیر طبقه

بندی کرده اند :

۱- احساس بزرگ منشی مبنی بر مهم بودن دارد .

۲- با خیال پردازی های مربوط به موفقیت نامحدود، قدرت، زیرکی، زیبایی با

عشق آرمانی اشتغال ذهنی دارد .

۳- معتقد است که «استثنایی» و بی‌همتا است و تنها افراد طبقه بالا می‌توانند او را درک کنند و باید با افراد یا نهادهای استثنایی سطح بالا ارتباط داشته باشد.

۴- نیازمند تحسین افراطی است.

۵- احساس محق بودن دارد، یعنی انتظارات غیر منطقی برای رفتار مطلوب از سوی دیگران یا موافقت حتمی با خواسته‌های خود دارد.

۶- در روابط بین فردی استثمارگر است یعنی از دیگران برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند.

۷- فاقد حس همدلی است یا اشتیاق برای شناختن یا همانندسازی با احساس‌ها و نیازهای دیگران ندارد.

۸- اغلب به حال دیگران غبطه می‌خورد و معتقد است دیگران به وی رشک می‌ورزند.

۹- رفتارها یا نگرش‌های تکبرآمیز و خودخواهانه نشان می‌دهد. (نیک پور و بانس، ۱۳۸۳، ص ۲۸۱)

«پژوهشگران معتقدند خودشیفتگان هنوز همان کودک نابالغ ضعیف و رشد نیافته هستند که به شدت حساس و آسیب پذیر است» (کمبل، ۱۳۸۸، ص ۲۸۱)

– واکاوی خودشیفتگی در دوران کودکی خاقانی

اگر خاقانی را دارای اختلال خودشیفتگی بدانیم باید به دنبال علل و عوامل مؤثر در به وجود آمدن این اختلال در او باشیم. عوامل مؤثر در به وجود آمدن یک اختلال عبارتند از عوامل ژنی یا وراثتی و عوامل محیطی. با توجه به اینکه قرن‌ها از زمانی که خاقانی می‌زیسته است می‌گذرد ما نمی‌توانیم این اختلال در او را در حیطه وراثت پیگیری کنیم و به بررسی عوامل محیطی اکتفا می‌کنیم. از نظر روان‌شناسان نبود شرایط محیطی مناسب، گاهی باعث به وجود آمدن برخی عقده‌های روانی در افرادی می‌شود که زمینه مساعد برای این اختلال شخصیتی دارند، که خودشیفتگی یکی از این ناهنجاری‌های روانی است.

«کودک خواه ناخواه تحت شرایط محیطی است که در آن زندگی می کند آنچه مهم است چگونگی تأثیر محیط روی شخصیت وی است برای اینکه گاهی عوامل محیطی به رشد شخصیت وی کمک می کند و گاه رشد شخصیت وی را مانع می شوند. این تأثیر مثبت یا منفی عوامل محیطی، بیشتر بستگی به چگونگی روابط کودک با پدر و مادرش، بردارانش و خواهرانش و دیگر اطرافیانش دارد... وقتی محیط زندگی کودک محیط نامساعد و روش تربیتی وی روشی نادرست باشد، وی قادر نخواهد بود در چنین شرایطی برای خود شخصیتی بسازد و با اعتماد به نفس خود را دارای اعتبار و احترامی بداند بلکه در وی احساس ترس، احساس نا ایمی، احساس تنهایی و احساس حقارت و نفرت به وجود خواهد آمد. در ابتدای امر وی در مقابل این احساسات درمانده است، لیکن بعد بتدریج به کمک فهم و تجربیات خود روشی معین در مقابله با احساسات بر می گزیند و سعی می کند که بالاخره به نحوی با محیط خود کنار بیاید، و گلیم خود را از آب بیرون بکشد. بدین گونه وی در برابر عوامل محیطی حساسیت بخصوصی پیدا می کند که نطفه گرایش های نوروتیک (تمایلات و تمنیاتی ناخودآگاه که سرچشمه اصلی آشفتگی های روانی است) وی خواهد بود. چگونگی روشی که کودک برای مقابله با محیط زندگی خود می گزیند بستگی تام به شرایط موجود دارد. کودکی ممکن است این طور درک کند که با قهر و لجبازی و گاهگاهی هم از کوره در رفتن می تواند از اسارت محیط به درآید. وی به این ترتیب از دیگران گریزان می شود.. کودک دیگری ممکن است موجودیت خود را فراموش کند و بی توجه به احساسات شخصی و آزادی فردی خود، کورکورانه تسلیم محیط شود، بطوریکه فقط در برخی موارد بتواند به اصطلاح «خودش» باشد و مطابق اراده و خواسته باطنی خودش رفتار کند... و در مواردی نیز ممکن است شخص دچار عطش بیش از حد به برتری پیدا کردن بر دیگران شود و چنین گرایشی به دلیل نیاز مبرمی است که فرد برای خود احساس شخصیتی بکند تا به این وسیله تحقیر و آزاری که دیگران به او رسانده-

اند را جبران کند و با برتری پیدا کردن از آنان انتقام بگیرد.» (هورنای، ۱۳۶۲، صص ۴۷-۳۷)

عقده‌های به وجود آورنده خود شیفتگی را باید در تجربه‌های خصوصی خاقانی در طول زندگی که از مهمترین و پیچیده ترین عناصر ذهنی او در خلق آثارش است باز یافت .

خاقانی در قطعه‌ای از کودکی خود یاد می‌کند :

« عادت این داشتم به طفلی باز	که برنجم ولی نرنجانم
خود برنجم گرم برنجانند	که ز رنج آفریده شد جانم
همه رنج من از وجود من است	لاجرم زین وجود رنجانم
من هم از باد سر بدرد سرم	ابرم ، از باد باشد افغانم»

(خاقانی، ۱۳۶۴، ص ۱۵۳)

وقتی که این اشعار خاقانی را می‌خوانیم به رنج عظیمی که از دوران کودکی در دل این شاعر بزرگ نهفته است پی می‌بریم که ممکن است همین ناملایمات ریشه ناهنجاری رفتاری او باشد .

استعلامی درباره دوران کودکی شاعر می‌گوید: «خاقانی، کودکی هشیار در خانه فقیرانه نجم‌الدین علی نجار شروانی بر دامان مادر، به هرسو می‌نگرد ، بسیاری چیزها را می‌فهمد که زبان گفتن آنها را ندارد و در آرزوی توانایی برای آن گفتن‌ها به گریه می‌افتد و گریه‌های او برای اهل خانه، بی‌دلیل و شاید نشان بیماری یا حکایت از روح تلخ و ناسازگار است! روزهایی که بدیل بزرگ تر می‌شود فقر را مشاهده می‌کند با تنگناهای این زندگی بیش و کم خو می‌گیرد و اما از همان روزها ، گله از زندگی را، و شکایت را می‌فهمد و می‌فهمد که کافی‌الدین عمر، عموی مهربان و فرزانه‌اش با پدر فرق دارد، و او باید مانند عمو باشد. پس از دوران شیرخوارگی ، شاید او هم چندی در کوچه‌های شروان با کودکان دیگر بازی کرده، یا در کنج نجاری استاد علی روزها را به شب آورده و تکه‌های سبک چوب را از گوشه‌ای به گوشه دیگر برده باشد اما ذهن

کنجکاو بدیل انتظار کسی را داشته که روزنی برای گریز از آن تنگناها بر او گشاید. «
(استعلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۶)

هورنای در این باره می‌گوید: « ناهنجاری های شخصیتی از دوران کودکی و در نتیجه تأثیرات گوناگون و به هم آمیخته عوامل محیطی و عوامل دماغی در شخص پدید می‌آیند. این که کودکی زیر فشار محدودیت ها و سخت گیری های پدر و مادر فردی ترسو و مطیع، و یا فردی انقلابی و آشتی ناپذیر بیاید، تنها بستگی به کیفیت و نحوه محدودیت ها و سخت گیری های پدر و مادر و یا اجتماع ندارد، بلکه به چگونگی حال جسمی و حال دماغی وی، مثل تندرستی و شادابی وی، یا ملایمت و یا خشونت نسبی طبیعت و ... وابسته است.» (هورنای، ۱۳۶۲، ص ۳۶)

« خاقانی وقتی گذشته های خود را در مکتب و بازار به یاد می‌آورد و از این که همانند هم درسان و همسالان خویش نسبت افتخارانگیزی نداشت رنج برده و سرش را به پایین انداخته بود و از دیگران کنار کشیده بود یا جرأت کرده بود با توانگرزادگان مکتب و کوچه به هر بهانه که ممکن می‌شد در آویزد، به زور سر پنجه خویش آنها را به خاک اندازد مغلوب و سرکوفته کند و بر عقده در دل فروبسته خویش غالب آید اما بلافاصله روز بعد پدر خود علی نجّار را می‌دید که دست وی را می‌گیرد به خانه پدر همسال کتک خورده می‌برد و با عجز و زاری به پای او می‌افتد و از او به خاطر جسارت فرزند خود عذر می‌خواهد تا اجازه دهد ملای مکتب او را دوباره به مدرسه بپذیرد و پیداست که عقده در هم شکسته روز پیش فرزند نجّار دوباره به هم جمع می‌شود و انبوه به صورت کینه نسبت به اعیان زاده و به صورت تحقیر نسبت به علی نجّار توسعه می‌یابد. از این که پدری به حقارت نجّار دارد، در تمام سال های مکتب رنج می‌برد و از این که جدش یک جولاه حقیر و مادرش یک نسطوری زاده آزاد کرده است و برای تأمین معاش خانواده آنها در خانه دوک ریزی و در خانه های سایر مردم طباحی می‌کند رنج می‌برد.» (زرّین کوب، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷)

خاقانی در دیوانش می‌گوید :

« در دبستان روزگار، مرا روز و شب لوح آرزو به بر است
هیچ طفلی در این دبستان نیست که ورا سوره وفا زیر است
چون کند آیت وفا فراموش؟ کافر، اوفوا بعهدی از سؤر است
خاطرم بکر و عهد نامرد است نزد نامرد، بکر کم خطر است »
(۳۳-۲۶۹/۳۰)

آنچه باعث شده انگیزه خاقانی برای فراگیری علم و دانش و به کارگیری آن در اشعارش بیشتر شود شاید همین برتری یافتن بر اعیان زادگان، که روزگاری عقده حقارت را در دل او کاشته بودند، باشد .

خاقانی نارضایتی و اختلاف بین خود و پدرش را به گونه ای در اشعارش بازتاب داده که عده ای دچار اشتباه شده و گفته اند علی نجار پدر شرعی او نبوده است (زرین- کوب، ۱۳۷۹، ص ۱۵)

به من نامشفقند آبای علوی چو عیسی زان ابا کردم زآبا
(۱۴۹/۹)

ضمن قطعه ای دیگر در توصیف مادر می گوید:

تا کی چو مسیح بر تو بیند از بی پدری نشان مادر
(خاقانی ، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸۴)

خاقانی در دوره ای که پدر بعد از خدا ولی نعمت به شمار می رفته بدعتی گذاشته که بر خلاف میل پدر خانه را ترک گفته و راه او را انتخاب نکرده است و ظاهراً از زمانی که تحت سرپرستی عموی خود درآمده، دیگر نظارت والدین بر کارهای او سلب شده و شاید پدرش به علت همین نافرمانی خاقانی، او را طرد، و از محبت و عشق پدرا نه محروم کرده است و همین دو عامل یعنی ۱- سلب نظارت والدین بر کارهای فرزند، ۲- عشق و محبت مشروط والدین نسبت به فرزند، طبق یافته های علم روان شناسی از عوامل منفی در روابط والدین با فرزندان است که می تواند باعث به وجود آمدن اختلال شخصیتی خود شیفتگی در فرزند گردد .

کمبل در مورد رابطه رفتار والدین با خود شیفته شدن فرزندان چنین می گوید :

دانشمندی به نام بابی هارتون تحقیق وسیعی در مورد کودکان و نوجوانانی که ویژگی های افراد خودشیفته از خود بروز می دهند ، انجام داده است و در طول این تحقیقات دکتر هارتون رفتار والدینی را که باعث خود شیفته شدن فرزندشان شده اند از رفتار والدینی که فرزند سالم و معمولی دارند جدا کرده است. و نتایج جالبی از این مقایسه حاصل گردیده است. والدین نوجوانان خود شیفته در دو مورد متضاد و عکس والدینی که فرزند طبیعی دارند رفتار می کنند اول این که والدین خود شیفتگان بسیار آسان گیر هستند و به فرزندان آزادی انجام هر کاری را می دهند و نیز اغلب نظارتی بر کارهای فرزندشان ندارند (کمبل، ۱۳۸۸، صص ۶۵-۶۳)

در مورد خاقانی با آن که پدرش فردی سخت گیر بود اما وقتی که خاقانی تحت سرپرستی عموی خود درآمد، به نوعی نظارت والدین بر کارها و رفتار او سلب شد.

« کافی الدین عمر عثمان (عموی خاقانی) فرزانه ای پزشک و دانشور بوده است. آنگاه که خاقانی از پدر می رنجد و کار و بار خویش را می سنجد، به نزد افسر دانای خود راه می برد و از دانش او بهره ها می جوید. کافی الدین، خاقانی را پدری مهربان و استادی راهنمای و سخندان بوده است. خاقانی همواره دل در گرو مهر او می داشت و از بُن جان و ژرف دل او را سپاس می گزارد. در تحفه العراقین به ستایشی پرشور درباره او فرموده است:

بگریخته ام از دیو خذلان	در سایه عمر بن عثمان
هم صدرم و هم امام و هم عم؛	صدر اجل و امام اکرم
برهانی و هندسی مقالش؛	افلاطن و ارسطو عیالش
از علمش داده دهر محدث	یک ثلث به هرمس مثلث
زین عم به من آن شرف رسیده است،	کز قرص خور آب و خاک دیده است...
بودم چو یکی دقیقه خُرد؛	عم زی درجات رفعتم برد
پس از آن درجات برج پرداخت	ز آن برج، بیوتِ اختران ساخت

اول زیکی به شصتم آورد؛
 آن گاه زسی دوازده ساخت؛
 مسکین پدرم زجور ایام
 او سیمرغی نمود، در حال
 آورد به کوه قاف دانش
 با من، به یتیم داری، آن مرد
 پس علقم از او حدیث رانده
 آن کرده به من پدر که درپیش،
 این حال درست کن زقرآن؛
 من چون خبه گلو گرفته؛
 عم داروی زنگیم داده؛
 خود بوده، به وفق، دایه من؛

پس شصت مرا به سی بدل کرد
 زآن جمله سرای هفت شه ساخت
 افکند مرا، چو زال را سام
 در زیر پرم گرفت، چون زال
 پرورد مرا به آشیانانش
 آن کرد که عم به مصطفی کرد
 در گوشم «آلم یجدیک» خوانده
 کردند عرب به دختر خویش
 آن گه «و اذا الموده» برخوان!
 لب بسته و دم فرو گرفته
 پستان رضام در نهاده
 پرورده مرا، به زیر دامن...

(خاقانی، ۱۳۵۷، صص ۲۱۹-۲۱۷)

نکته دومی که کمبل با توجه به تحقیقات بابی هارتون بیان می‌کنند این است که «والدین افراد خود شیفته فرزند خود را به صورت مشروط دوست دارند یعنی وقتی فرزند کاری مطابق میل والدین انجام دهد مورد تحسین و مهر و محبت قرار می‌گیرد و هرگاه چنین نباشد، والدین به طور کلی او را از عشق و محبت خود محروم می‌کنند ولی والدینی که فرزند طبیعی دارند همیشه بر کارهای فرزندشان نظارت دارند و فرزند را بی قید و شرط و بدون توجه به اوضاع احوال دوست دارند... البته باید توجه داشت که دلایل به وجود آمدن خصلت پیچیده ای مثل خود شیفتگی بسیار فراتر و گسترده تر از برخورد والدین در زمان کودکی است شاید عوامل ژنی و ارثی نقش بسیار مهمی در این زمینه ایفا می‌کنند در عین حال نمی‌توان از تأثیر فرهنگ، محیط رشد و موقعیت های خاص اجتماعی چشم پوشی کرد.» (کمبل، ۱۳۸۸، صص ۶۵ - ۶۳)

ممکن است یکی از دلایلی که باعث گردیده خاقانی راهی بجز راه پدر انتخاب کند همین عشق و علاقه مشروط پدر باشد که وقتی خاقانی به علت فقر حاکم بر خانواده و انزجار او از شرایط، از ادامه راه پدر امتناع می‌کند، پدر نیز او را از مهر پدری محروم کرده و او را از خانه رانده است. خاقانی در قصیده‌ای که در ستایش از عموی خود سروده درباره پدر خود می‌گوید:

« مسکین پدرم ز جور ایام افکنند مرا، چو زال را سام »
(خاقانی ، ۲۵۳۷ ، ص ۲۱۸)

در اینجا تلاش می‌گردد با بررسی ویژگی های افراد خودشیفته و ذکر ابیاتی از خاقانی به اثبات این اختلال شخصیتی در شاعر پرداخته شود.

– فخر و مباهات اغراق آمیز خودشیفتگان

در روان شناسی فخر و مباهات اغراق آمیز درباره قدرت و موفقیت و بزرگ جلوه دادن خود برای مورد تحسین واقع شدن از ویژگی های افراد خودشیفته است و در آثار خاقانی این موارد به وفور یافت می‌شود. به عنوان نمونه:

« عقد نظّامان سحر، از من ستاند واسطه قلب ضرابان شعر، از من پذیرد کیمیا
هر کجا نعلی بیندازد براق طبع من آسمان زو تیغ بران سازد از بهر قضا
بر سر همّت، بلا فخر از ازل دارم کلاه بر تن عزلت، بلا بغی از ابد برم قبا »
(۹-۱۲۶۷-۱۲۵)

خاقانی در این ابیات شعر خود را کیمیا و گوهر دردانه ای می‌خواند که به شعر کم عیار شاعران، ارزش و بها بخشیده است و طبع و ذوق خویش را مرکبی آسمان پیما و در همّت، خود را از همه برتر دانسته و اظهار داشته که این برتری از ازل در آفرینش او بوده است. نکته قابل توجه این است که با همه این خودستایی‌ها در ادامه می‌گوید بدون این که بخواهد فخر فروشی کند قبای عزلت و گوشه نشینی را بر تن کرده و در این راه بر همگان پیشی گرفته است. «خاقانی چونان هنرمندی راستین و آفریننده‌ای سترگ بر خود، شیفته است. شور و انگیزتگی در او از مرز گنجایی و پذیرندگی

درمی‌گذرد. آنگاه که هنر در سرشت او سودایی می‌شود، برمی‌شورد، سر بر می‌آورد، به آن درویش شوریده می‌ماند که در پی خویشتنی‌های صوفیانه خویش، آن تنگنایی را که اوست در هم می‌شکند؛ آن پوستی را که در آن می‌پوسد، از هم می‌درد؛ و سرمست و رفته از دست، بانگ بر می‌دارد که: «انا الحق»؛ «سبحانی ما اعظم شأنی!» (کزازی، ۱۳۷۶، ص ۲۱۷)

در جای دیگر خاقانی سخنش را گواه و شاهدی بر طبع بکر و خلاق خود می‌داند و با صراحت به این که طیّ پنج قرن هجری سخن سرایی همچون او نیامده، افتخار می‌کند و به خود می‌بالد:

«نتیجه دخترِ طبعم چو عیسی است که بر پاکِیِ مادر هست گویا
سخن بر بکرِ طبعِ من گواه است چو بر اعجازِ مریم، نخلِ حرما
چو من، ناورد پانصد سالِ هجرت دروغی نیست، ها! برهان من، ها!
(۱۶-۱۴/۱۴۹)

خاقانی چنان شیفته طبع و سخن خود است که حتی در اشعار حبسیه خویش نیز دست از خودستایی برنداشته و ارزش کلام و اشعارش را صد برابر مالیات سالیانه خاقان می‌داند و ادعا می‌کند که برج‌های مدار آفتاب توانایی شان را از دست و قلم و سخن او می‌گیرند:

« مالک الملکِ سخن خاقانی‌ام، کز گنجِ نطق

دخل صد خاقان بود یک نکته غزای من

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله

سنبله زاید زحوت از جنبش جوزای من»

(۶۱-۶۰/۱۰۰۰)

هورنای عقیده دارد افرادی که دچار ناهنجاری‌های شخصیتی هستند در ارزیابی شخصیتی خود حدّ متعادل و وسط ندارند یعنی این گونه اشخاص، گاه خود را صاحب شخصیتی خیلی بزرگ و درخشان و گاه صاحب شخصیتی بی ارزش می‌پندارند، که

در افراد خودشیفته همیشه حالت اول مورد توجه قرار می‌گیرد. (هورنای، ۱۳۶۲، ص ۵۸)

خاقانی چنین می‌گوید:

«زخاقانی این منطق الطیر بشنو
که چون او معانی سرایی نیابی
لسان الطیور از دَمَشِ یابی، ارچه
جهان را سلیمان لویسی نیابی
سخن هاش موزون عیار آمد، آوخ
که ناقد به جز ژاژخایی نیابی
بلی! ناقدِ مُشک، یا دُهنِ مصری
به جز سیر، یا گندنایی نیابی
گر این فصل بر کوه خوانی، همانا
که جز بارک الله صدایی نیابی»
(۱۳۰۸/۷۸-۸۳۱)

«شاعر ساحر منم اندر جهان در سخن معجزه، صاحب قران»
(۱۰۷۰/۲۵)

«گرایش به برتری جویی و موفقیت جویی همواره از سه سرچشمه آب می‌خورد. یکی تمایل شخص به مبارزه با مشکلات و موانع زندگی، که البته می‌توان گفت تمایلی مثبت است.» (هورنای، ۱۳۶۲، ص ۷۵)

خاقانی با وجود مشکلات و عقده‌های فراوانی که در زندگیش وجود داشت؛ هیچ‌گاه تسلیم نشد و همیشه خود و طبع‌والایش را برتر از دیگران می‌دانست. شاید همین خصوصیات او باعث شد، در تنظیم اشعارش تعبیرات و ترکیباتی ابداع کند که آن زمان هیچ‌کس یارای برابری با او را نداشت. نمونه این اشعار:

«گفتم کامروز کیست تازه سخن در جهان؟ گفت که خاقانی است بلبَلِ باغِ ثنا»
(۱۸۵/۴۶)

در باب سخن، منم استاد سحر تازه کز ساحران عهد کهن همبری ندارم»
(۸۷۴/۶۳)

سرچشمه دوم: «فرد در جستجوی موفقیت و برتری، می‌خواهد ارزش از دست رفته خود را بازیابد. چنان‌که ممکن است تجربیات تلخ زندگی در دوران کودکی

شخص، در وی احساس حقارت و خود کم بینی به وجود آورده باشد و فرد ناخودآگاه تلاش می‌کند این احساس را در خود سبک کند.» (هورنای، ۱۳۶۲، ص ۷۵)

چند نالی، چند از این محنت سرایِ زاد و بود؟

کز برای رای تو، شروان نگردد خيروان

بچه بازی، برو بر ساعد شاهان نشین

بر مگس خواران قولنجی رها کن آشیان

ای عزیز مادر و جان پدر تا کی تو را

این به زیر تیشه دارد، و آن به سایه دوکدان؟

ای در این گهواره وحشت چو طفلان پای بست

غم تو را گهواره جنبان و حوادث دایگان

شیرمردی، خیز، خوی از شیر خوردن بازکن

تا کی این پستان زهرآلود داری در دهان؟»

(۵۹-۵۵/۱۰۱۳-۱۰۱۲)

شاید خاقانی برای بازیافتن ارزش از دست رفته خود سعی کرده است زبان و

بیانی فراتر از شعرای دیگر داشته باشد. به عنوان نمونه:

« نالنده اُسُقُفَى زَبَرِ بَسْتَرِ پَلاَسِ رومی لحاف زرد به پهنا برافگند»

(۳۵/۴۷۴)

نالنده اسقف: استعاره از زغال

رومی لحاف زرد: استعاره از آتش

« طاوس بین که زاغ خورد، و آن‌گه از گلو گاورس ریزه های مُنقا برافگند»

(۳۸/۴۷۴)

طاوس: استعاره از آتش

گاورس ریزه های مُنقا: استعاره از جرقه های آتش

« زآن خاتمِ سهیل نشان، بین که بر زمین چشم نگیں نگیں چو ثریا برافگند»
(۴۷۴/۴۳)

خاتم سهیل نشان: استعاره از لب و دهان معشوق
« و بالاخره سرچشمهٔ سوم طرز فکر ناخودآگاه وی (بیمار خود شیفته) دربارهٔ
«نشدن» و «نتوانستن» است. وی «نشدن و نتوانستن» را ننگی بزرگ می‌داند و اگرکاری
را نتواند انجام دهد و یا به هدفی نتواند برسد، آن را شکستی شرم آور تلقی می‌کند.»
(هورنای، ۱۳۶۲، ص ۷۵)

نمونهٔ بارز این مورد را می‌توان آرزوی قلبی خاقانی در رسیدن به سرزمین خراسان
مشاهده کرد که هیچ وقت عملی نشد و حسرت رسیدن به آن دیار برای همیشه بر دل
این شاعر بزرگ ماند و نفرت و انزجار او از ری به دلیل نرسیدن او به خراسان بوده که
باعث گردیده شاعر این چنین بگوید:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
دور از مجاوران مکارم نمای ری
در خون نشسته ام که چرا خوش نشسته اند
این خوانندگان خُلد، به دوزخ سرای ری؟...
عقرب نهند طالع ری، من ندانم آن
دانم که عقربِ تن من شد، لقای ری
سرد است زهرِ عقرب، و از بخت من مرا
تب های گرم زاد ز زهر جفای ری
(۱۳۹۷/۱-۷)

چون نیست رُخصه سوی خراسان شدن مرا
هم بازپس شوم، نکشم بلای ری...
ری در قفای جان من افتاد و من به جهد
جان می برم، که تیغ اجل در قفای ری

دیدم سحرگهی ملک الموت را، که پای

بسی کفش، می گریخت ز دست وبای ری»

(۱۳۹۷-۱۳۹۸/۱۳-۱۷)

خاقانی طیّ نامه‌ای که به دامادهای خود نوشت علت بیماری خود و لرزان شدن انگشتان به طوری که قلم در دست نتوان گرفت و ضعیف شدن حافظه و اختلال در حال جسمانی و هم چنین زنگار گرفتن آینه خیال خود و خاموش شدن چراغ اندیشه اش را محقق نشدن آرزوی رسیدن به خراسان دانسته که مجبور شده است از ری به شروان بازگردد. خاقانی در این نامه می‌نویسد: «خواستم که لمعه‌ای از سر ارتحال و استعجال بر قلم رانم، و از اختلال حال و اعتلای بال خبر باز دهم. اما به کدام انگشت قلم گیر نقش بندی کشف‌الحال توانم کرد، که از چهار ماهه بیماری گران، بعیدا عن ساحه الاعزه کارکنان حواس چون ماه چهار هفته در حجاب تواری گذاخته اند و آینه مخیله زنگار خورد شده و چراغ مفکره به عواصف نفسانی منطقی گشته، و خریطه حافظه در اتساع خرق افتاده، و از چشمه سار دماغ جویهای اعصاب را امداد منقطع گشته و شاخه‌های انامل در رعشه مانده، لاجرم بنان از تحمل قلم گرفتن و مرکبی در عرصه میدانی راندن، بازمانده و سپر افکنده و قلم از تعود نقش بستن و سیاهی بر سپیدی افگندن، عجز آورده و تیغ انداخته؛ و سبب هجوم حادثه آن بود که این ضعیف را امسال سودای سفر خراسان، که معرس دین و دولت و مغرس ملک و ملت است، در دماغ افتاد. چه از دیر سال باز همخوابه این آرزو بود، و از دست همت بر نمی‌خاست، و از پای عزیمت بر نمی‌آمد. دست اتفاق نقاب موانع یک نیمه از پیکر مراد برداشت. این غریب خفیف الحاد طفیف الحال(؟) خویشان را به صقع ری افگند... و چون قافله حاج خراسان و ماوراءالنهر بعد از مدت انتظار سپری شدن به جانب ری مراجعت کرد، این غریب نیز به جانب خراسان شدن را از اندیشه جزم و عزم درست گردانید، و در وقت مثال معلا از حضرت پادشاه جهاندار، ... به والی ری رسید که: فلانی را به خراسان

شدن به هیچ حال جواز نیست، و ندانم که چه تهمت بدین ضعیف(۹)»

(خاقانی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۳-۲۸۱).

کمبل عقیده دارد افراد خود شیفته، برای بزرگ جلوه دادن خود از دو روش استفاده می کنند یکی لاف زدن درباره منحصر به فرد بودن خودشان و دیگری جهت دهی به گفتگو. یعنی آنان سعی می کنند کانون توجه باشند و موضوع مورد بحث هر چه باشد آن را به خودستایی و بزرگ جلوه دادن خود ربط می دهند. (کمبل، ۱۳۸۸، صص ۱۰۷-۱۰۵)

این مورد در آثار خاقانی مکرر یافت می شود خصوصاً در اشعار مدحی که قسمتی از آن را به مدح و ستایش از خود اختصاص می دهد. استعلامی در این باره می گوید: «بی تردید نخستین و برجسته ترین ممدوح خاقانی خودش است. دیوان او، پر است از تأکید بر برتری «من» بر شاعران دیگر، و حتی بر همه آنها که پیش از او، جلوه یی به حق، و حرمتی بسزا داشته اند، و همزمان او هم نبوده اند تا بتوانند با او به رقابت برخیزند» (خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۲۸)

خاقانی در ابیات زیر مختارالدین وزیر سلجوقی را به دلیل هدایای گرانبهایش مدح گفته، اما در اثنای مدح خاطر نشان کرده که ارزش شعر او از عطایای امیر نیز بالاتر است و خویشتن را پادشاه سخن و قلمش را سردار خوانده است.

«نی نی، به دولت تو، امیر سخن منم

عسکرکش من این نی عسکر نکوتر است

من در سخن عزیز جهانم به شرق و غرب

کز شرق و غرب، نام سخنور نکوتر است»

(۳۰۲/۶۵-۶۶)

خاقانی در جای جای دیوانش بر برتری خود نسبت به دیگر شاعران تأکید می-

کند:

« از شجر من شعرا میوه چین وز صحف من فضلا عشر خوان

وز حسد لفظ گهرپاش من در خوی خونین شده دریا وکان»
(۲۷-۲۶/۱۰۷۰)

- خودشیفتگان و سعی در تغییر جهان براساس میل و سلیقه خود

یکی دیگر از ویژگی‌های خودشیفتگان این است که آنان تمایل دارند جهان پیرامون و اجتماعی خود را طوری بسازند که در آن همیشه نسبت به خود احساس خوب و عالی داشته باشند و همه چیز را طوری معنی و تعبیر کنند که روان شناسان به آن «گرایش به تبرئه کردن» می‌گویند، یعنی تا وقتی اوضاع بر وفق مراد آنان است راضی هستند اما در صورت شکست خوردن، اوضاع و احوال بیرونی را مقصر همه مشکلات خود می‌دانند. (کمبل، ۱۳۸۸، صص ۰-۴۹)

« خاقانی که بند و زندان را تجربه کرده است در مذمت روزگار و فلک قصیده‌ای آورده است:

« بر دل من کمان کشید فلک لرز تیرم زاستخوان برخاست ...
چرخ گویی دکان قصابی است کز سحر تیغ خون فشان برخاست ...
اینست کشتی شکاف طوفانی که از این سبز بادبان برخاست»
(۴۶-۴۷/۲۶۴-۲۶۲)

- خودشیفتگان همواره خود را تنها محق دنیا می‌دانند

از دیگر ویژگی‌های خودشیفتگان این است که آنان خود را تنها محق دنیا می‌دانند و روانشناسان عقیده دارند شاید همین ویژگی آنان باعث شده از جهان و جهانیان بنالند و همه را بدهکار خود بدانند. «خاقانی خود را کم از سایر شاعران با نام و جاه چون رودکی و عنصری نمی‌دید، اما شاهان کوچک محلی (شروان شاهان) به دلیل آشنایی با حسب و نسب وی، به او پر و بال نمی‌دادند و همه این عوامل نوعی عقده ایجاد کرده بود و این همه طعن و ناسزا و دشنام و شکایت در حق زمانه ناسپاس و مردم قدرناشناس، نشانه آن عقده‌است.» (ماحوزی، ۱۳۸۳، ص ۳۲)

خاقانی در مورد محق بودن خود در نظم و نثر و توانایی خود در سرودن اشعار طی نوشته‌ای آورده است: «اگر چه مجلس سامی یاد کهنتر به زبان حرمت فرماید، همانا که قدس عنصر حلال زادگی دور نیفتد. چه امروز خاطر من کهنتر را بر خاطر جمله اصحاب قلم، نظماً و نثراً، حق است...»

خاقانیا، کسان که طریق تو می‌روند

زاغند و زاغ را صفت بلبل آرزوست

بس طفل کآرزوی ترازوی زر کند

نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست

گیرم که مارچوبه کند تن به شبه مار

کو زهر بهردشمن و کو مهره بهردوست»

(خاقانی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵)

– خودشیفتگان و حس رقابت آنان با دیگران

«از دیگر ویژگی‌های افراد خودشیفته حس رقابتی است که آنها نسبت به دیگران دارند. افراد خودشیفته مدام توانایی‌های خود را به رخ دیگران می‌کشند، از همه وجود خود مایه می‌گذارند تا مورد توجه قرار گیرند، به جای این که با دیگران یار و همراه باشند به رقابت با آنان می‌پردازند، همیشه در فکر بردن هستند و اگر احیاناً به نتیجه دلخواه نرسند، می‌توانند به افرادی تندخو و خشن تبدیل شوند.» (کمبل، ۱۳۸۸، صص ۱۷-۱۶).

یکی از شاعرانی که خاقانی را هم‌آورد خود می‌دانسته و احساس رقابت با وی می‌نموده اثیرالدین اخیسکتی است. خاقانی طی قصیده‌ای خطاب به اخیسکتی می‌گوید:

خرد خریطه کش خامه و بنان من است

سخن جنیبه بر خاطر و بیان من است

به کردگار که دور زمان پدید آورد

که دور دور من است و زمان زمان من است

در این زمانه که قحط سخنوری است، منم
که میزبان گرسنه دلان زبان من است! ...
ز ژاژخایی هر ابلهی ترسم از آنک
هنوز در عدم است آن که همقران من است...
به گاه هجو، مرا فحش گفتن آیین نیست
که هجو من به ادبتر زخاندان من است
مباش منکر من! کاین سبای جهل تورا
خرابی از خرد جبرئیل سان من است
(خاقانی ، ۱۳۷۶، صص ۱۴۲-۱۴۱)

– علت رفتار تهاجمی خودشیفتگان

« رفتار های هنرمند وقتی خیال می کند ارزش هنری کارش درک نشده است، می تواند مثالی گویا باشد از واکنش های فرد خودشیفته، زمانی که نقاب از چهره اش برداشته و سیرت درونی اش آشکار می شود. اغلب واکنش های خودشیفتگان در چنین شرایطی، عصبانیت، احساس مظلومیت، سرزنش کردن دیگران و سرانجام افسردگی است.» (کمبل، ۱۳۸۸، ص ۵۶)

مشتی خسیس ریزه، که اهل سخن نی اند
با من قران کنند، و قربانیان من نی اند
چون ماهِ نخشب اند مزور، از آن چو من
انجمِ فروز گنبد هر انجمن نی اند
از هول صور فکرت من در قیامت اند
گرچه چو اهل صور فگنده کفن نی اند...
بینادلان ز گفته من در بشاشت اند
کوری این گروه، که جز در خزَن نی اند

جایی است ضیمران ضمیر مرا چمن

که ارواح قدس، جز طرف آن چمن نی اند...

(۵۸۲-۵۸۳/۱-۳۳)

- خود شیفتگان و تمایل به استفاده از کلمات دشوار و پرطمطراق

یکی دیگر از ویژگی‌های افراد خودشیفته استفاده از کلمات دهان پر کن و به اصطلاح پرطمطراق در کلام و اشعارشان است. با آنکه خاقانی نظر خوشی نسبت به طمطراق شعرا نداشته اما خواسته یا ناخواسته در اشعارش از این واژه‌ها استفاده کرده است.

نمونه ای از اشعار پر طمطراق خاقانی که دارای واژگانی نامأنوس و یا پیچیده و دشوار و یا اصطلاحات علوم مختلف دینی، فلسفی و نجومی می‌باشد در زیر آمده است:

من و ناجرمکی و دیر مخران؟ در بقراطیانم جا و ملجا؟...
«به نام قیصران سازم تصانیف به از ارتنگ چین و تنگوشا؟»
به بیت المقدس و اقصی و صخره به تقدیسات انصار و شلیخا...
به خمسین و به دنح و لیلہ الفطر به عید هیکل و صوم العذاری...
(۸۲-۱۵۱/۴۰-۱۵۰)

- خودشیفتگان و انتقادگرایی و تحقیر دیگران

انتقاد گرایی و تحقیر دیگران یکی دیگر از خصوصیات افراد خودشیفته است. « شاید یکی از بزرگترین ایرادهای خودشیفتگی درست همان چیزی باشد که در خودشیفتگی و افراد مبتلا به آن وجود ندارد: وجود باور به لزوم برقراری روابط نزدیک با دیگران. وقتی پای خودشیفتگی در میان باشد، کلامی از صمیمیت، دوست داشتن و اهمیت دادن به دیگران به میان نمی‌آید، چون خودشیفتگان درباره تنها چیزی که نمی‌اندیشند همان احساسات و عواطف دیگران است.» (کمبل، ۱۳۸۸، ص ۱۹)

خاقانی در زمینه انتقاد و تحقیر دیگران توانایی فوق العاده ای دارد و تقریباً تعداد ابیاتی که در خوارداشت و کوچک شمردن دیگران بخصوص رقبا و شعرای دیگر سروده کم از اشعار خودستایی او نیست.

«تر دامنان که سر به گریبان فرو برند سحر آورند، و من ید بیضا برآورم»
(۷۷۵/۱۳)

«شاعران حیض حسد یافته، چون خرگوش اند

تا زمن شیردلان نکته عذرا شنوند

خصم سگ دل ز حسد نالد و چون جبهت ماه

نور بی صرفه دهد، وه وه عوا شنوند»

(۳۷۷-۳۷۸/۷۱-۷۲)

- خودشیفتگان و احساس دائمی تهدید نسبت به عزت نفس

احساس دائمی تهدید نسبت به عزت نفس در افراد خودشیفته موجب پاسخ های اغراق آمیز به صورت خشم، تحقیر و پوچ شمردن دیگران می شود. «خودشیفتگان اغلب مدعی اند که عزت نفس فراوان دارند، آنان به راستی اعتقاد دارند موجوداتی خاص و فوق العاده اند. البته عزت نفس و خودشیفتگی به هم ربط دارند، اما در واقع دو پدیده بسیار مجزا و متفاوت اند. داشتن عزت نفس، اغلب به این معنی است که شما خود را فردی صاحب ارزش می پندارید یا دست کم معتقدید با دیگران برابر هستید. این یکی از باورهای بنیادین انسان در نظام اعتقادی خویش است. به طور اساسی، فرد دارای عزت نفس به این نتیجه رسیده است که او لایق محبت دیگران است، می تواند دیگران را دوست بدارد و توانایی روبه رو شدن با مشکلات و گرفتاری های زندگی را نیز دارد.»
(کمبل، ۱۳۸۸، ص ۲۱).

خاقانی آن قدر خود را بزرگ می بیند که حاضر به قبول برابری با دیگران نیست. او خود را لایق محبت بی قید و شرط دیگران می بیند و می داند، ولی نسبت به برقراری ارتباط نزدیک و محبت کردن به آنان تلاشی نمی کند و با خودستایی های مکرر باعث

ایجاد احساس انزجار دیگران نسبت به خود می‌شود. در چنین شرایطی از همه گله‌مند می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌تواند بر ترس از پایمال شدن عزت نفس خود غلبه کند. البته نظر علی دشتی چیز دیگری است: «خاقانی همان‌طور که در سخن شیوه‌ای خاص دارد و به طرز محسوس و آشکار از سایر قصیده سرایان متمایز است، از حیث روش و رفتار شخصی، هم چنین از حیث موضوع و کیفیت مدح، وجود متمایزی میان او و سایر مدیحه‌گویان هست. نخست و قبل از همه در خاقانی عزت نفسی به چشم می‌خورد که او را به حریم استغنا نزدیک و از صف امثال انوری و ظهیر فاریابی و معزی و عنصری دور می‌کند. مثل این‌که آن جوهر انسانیت که به شخص مناعت می‌دهد و از تذلل و خضوعش باز می‌دارد در وی بیش از سایر مدیحه‌سرایان بوده است. دوم او به فضل و کمال خود واقف است، به قوه بیان و قدرت طبع خویش می‌نازد و ارزش کلام و مدایح خود را کمتر از عطا و بخشش ممدوحین نمی‌داند. چنان‌که این معنی را در قطعه زیر بیان کرده است:

قدا ما گر چه سحرها دارند	کس ندارد چنین که من دارم
نبرد ذل بر آستان ملوک	این دل نازنین که من دارم
نه زسردان خورد تپانچه گرم	این رخ شرمگین که من دارم
تخم همت ستاره بر دهم	فلک است این زمین که من دارم
من که خاقانیم ندانم هم	که چه شاه‌یست این که من دارم.

(خاقانی، ۱۳۶۴، صص ۵۲-۵۱)

شاید دلیل این‌همه خودستایی واقعاً احساس خطری بوده که نسبت به عزت نفس خود داشته است.

نتیجه‌گیری

در بررسی اجمالی از زندگی خاقانی این نتیجه حاصل می‌گردد که محرومیت‌ها، مشکلات و فقر خانوادگی خاقانی تأثیری ژرف در دوران کودکی شاعر به جا گذاشته

است. وقتی محیط زندگی کودک، محیط نامساعد و روش تربیتی وی روشی نادرست باشد، وی قادر نخواهد بود در چنین شرایطی برای خود شخصیتی بسازد و با اعتماد به نفس خود را دارای اعتبار و احترامی بداند بلکه در وی احساس ترس، ناایمنی، تنهایی و حقارت و نفرت به وجود خواهد آمد و به صورت عقده‌هایی بروز یافته که به مرور کنترل شخصیت وی را در اختیار گرفته و باعث می‌شود او تمام وجود خود را در خدمت ارضای آن عقده‌ها درآورد و دچار اختلال خودشیفتگی گردد.

وقتی که اشعار خاقانی مورد مطالعه قرار می‌گیرد به رنج عظیمی که از دوران کودکی در دل این شاعر بزرگ نهفته است پی می‌بریم که ممکن است همین ناملاپمات ریشه ناهنجاری رفتاری او باشد. عقده‌های به وجود آورنده خود شیفتگی را باید در تجربه‌های خصوصی خاقانی در طول زندگی که از مهمترین و پیچیده ترین عناصر ذهنی او در خلق آثارش است باز یافت .

طبق نظریه روان شناسان (هورنای، کوهات، اتو کرنبرگ، کمبل و ...) و تعریف انجمن روانپزشکی آمریکا از اختلال خود شیفتگی می‌توان با یافتن برخی از این ویژگی‌ها در آثار خاقانی، این شاعر بلند مرتبه ادب فارسی را در زمره خود شیفتگان دانست. خصوصیات از قبیل فخر و مباهات اغراق آمیز، سعی در تغییر جهان بر اساس میل و سلیقه خود، تنها محق دنیا دانستن خود، حس رقابت با دیگران، رفتار تهاجمی، تمایل استفاده از کلمات دشوار و پرطمطراق، انتقاد گرایی و تحقیر دیگران، احساس دائمی تهدید نسبت به عزت نفس می‌تواند انعکاس سرخوردگی‌ها و کاستی‌های زمان کودکی خاقانی در دوران زندگی شعری و هنری این هنرمند باشد .

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

۱- آزاد، حسین، (۱۳۷۸)، آسیب شناسی روانی (۱)، مؤسسه انتشارات بعثت.

- ۲- اسمیت، ژوئل، (۱۳۸۳)، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه شهلا برادران و خسرو شاهی، تهران، انتشارات روزبهان.
- ۳- انجمن روان‌پزشکی آمریکا ۲۰۰۰، DSM-IV-TR (خلاصه متن تجدیدنظر شده چهارمین رهنمای تشخیص و آماری اختلال‌های روانی)، (۱۳۸۳)، ترجمه محمدرضا نیک پور و هامایک آوادیس بانس، تهران، انتشارات سخن.
- ۴- خاقانی، (۱۳۵۷)، مثنوی تحفه العراقین حکیم اجل خاقانی شروانی، به کوشش یحیی قریب، چاپ دوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی .
- ۵- _____، (۱۳۶۴)، خاقانی شاعری دیرآشنا، به کوشش علی دشتی، چاپ چهارم، انتشارات اساطیر.
- ۶- _____، (۱۳۷۵)، دیوان خاقانی شروانی (ج ۲) ، به کوشش میر جلال الدین کزازی، تهران، انتشارات زوار.
- ۷- _____، (۱۳۷۶)، رخسار صبح، خاقانی شروانی، به کوشش میر جلال الدین کزازی، چاپ پنجم، انتشارات کتاب ماد.
- ۸- _____، (۱۳۸۴)، منشآت خاقانی، به کوشش محمد روشن، چاپ دوم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۹- _____، (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی، به کوشش محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۰- دشتی، علی ← خاقانی (۱۳۶۴)
- ۱۱- رودکی، (۱۳۷۹)، به کوشش خطیب رهبر، چاپ هجدهم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۱۲- زرّین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، دیدار با کعبه جان، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۳- سارسون، باربارا، ساراسون، ایروین جی، (۱۳۷۱)، روان شناسی مرضی، ترجمه بهمن نجاریان، محمدعلی اصغی مقدم، محسن دهقانی، تهران، انتشارات رشد.

- ۱۴- فرخی سیستانی، (۱۳۶۳)، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۵- فیست، جس و فیست، جی گریگوری، (۱۳۸۶)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چاپ دوم، تهران، نشر روان.
- ۱۶- کمبل، کیت، (۱۳۸۸)، مرد رؤیاهای (همسران خودشیفته)، ترجمه حمید جهانگر و پانته آ مارالانی، تهران، انتشارات نسل نو.
- ۱۷- لسان، حسین، (۱۳۷۶)، گزیده اشعار مسعود سعد سلمان، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۸- ماحوزی، مهدی، (۱۳۸۳)، آتش اندر چنگ، تهران، انتشارات زوار.
- ۱۹- معدن‌کن، معصومه، (۱۳۷۵)، نگاهی به دنیای خاقانی، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی تهران.
- ۲۰- هورنای، کارن، (۱۳۶۲)، خودکاوی، ترجمه کامبیز پارسای، چاپ دوم، تهران، انتشارات بهجت.
- ب) مقالات:**
- ۱- چهرقانی، رسول، (۱۳۸۲)، «نارسیسم یا خودشیفتگی در شعر خاقانی، مجله آموزش زبان و ادب فارسی، سال هفدهم، شماره ۶۸، صص ۶۸-۶۵.